

# سہروردی



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
علی اکبر دانا سرشت

## سهروردی و قلم کتابخانه مدرسه فیضیه قسم

یحیی بن حبش بن امیرك سهروردی مشهور به شیخ الإشراق یکی از سه سهروردی معروف است که از قریه سهرورد برخاسته اند . سهرورد قریه‌ای بوده در راه سلطانیه به همدان و سبب اینکه زنجان را خمسه می‌گویند این است که از پنج بلوک تشکیل شده: سلطانیه، زنجانه، رود، انگوران، تارم، ابهر .

زبان زنجان در عهدی که این مردان می‌زیسته‌اند پهلوی راست بوده است چون زبان پهلوی دو قسم است: پهلوی راست و پهلوی شکسته. چنانکه زبان همدان نیز چنین بوده و اشعاری به زبان پهلوی شمس قیس رازی نقل می‌کند که مؤید این معناست .

آن سه سهروردی معروف عبارتند از :

۱ - ابوالنجیب سهروردی که در بغداد می‌زیسته و خانقاهی داشته و در (۵۶۳ هـ = ۱۱۶۷ م) پس از فوت در همان خانقاه دفن شده .

۲ - شهاب‌الدین عمر سهروردی که از دوستان نزدیک ناصر عباسی خلیفه مکتب عباسی است و از طرف او پیش محمد خوارزمشاه به سفارت رفته و این شخص مانند عم بزرگوار خود ابوالنجیب صوفی بوده و دستگاهی داشته و خانقاهی دائر . سعدی و کمال اسماعیل او را مدح گفته‌اند و از الطاف

اوبر خوردار شده‌اند. *مجله فلسفه و علوم انسانی، شماره ۱، زمستان ۱۳۸۵*

۳- سهروردی موضوع بحث ماست که نیز به سهروردی مقتول معروف است و او فیلسوف بوده و آورنده حکمت اشراق مبنی بر نور و ظلمت و در حلب (۵۸۷ هـ = ۱۱۹۱ م) به امر صلاح‌الدین ایوبی زیر شکنجه جان داده و عمرش در آن هنگام نزدیک چهل بوده و زمانی که مطارحات را می‌نگاشته خودگوید سی‌وسه ساله بوده.

آن دوسهروردی توانسته‌اند رضای مردم را بدست آرند و همانطور که خلافت بغداد می‌خواست کتبی مانند غزالی در ذم فلسفه و علوم عقلی بنگارند و با فکر و اندیشه مبارزه کنند اما این سهروردی خلاف جریان آب شناکرد ناچار غرق شد و اورضای عقل را بر دیگر انواع رضایت‌ها مقدم داشت و نتوانست با عامه و آراء عمومی کنار بیاید ناچار ترک‌سز گفت.

خلافت بغداد جز در اوائل کار عهد منصور و هارون و مأمون که طرفدار علوم عقلی بودند و تمدن اسلامی را آنان با ترجمه کتاب ملل دیگر بنا ساختند بطور کلی در مدت بسیار طولانی خویش با علوم عقلی مخالفت کردند.

اگر فلسفه در یونان سقراط را شهید راه خود دید، در اسلام هم یحیی ابن حبش شهید همین راه گردید. *مجله فلسفه و علوم انسانی، شماره ۱، زمستان ۱۳۸۵*

عمده کتاب این دانشمند حکمت الاشراق است و با قسمت اول آن که منطق کلاسیک است کار نداریم، قسمت دوم مسائلی است که به عنوان محاکمه (دادرسی) با پیروان ارسطو پنجه نرم کرده و ما در این مقاله تنها به بیان یکی از آن محکومیت‌ها می‌پردازیم: قسمت سوم فلسفه‌ی ساخت خود اوست که در رساله‌ی «خلاصه افکار سهروردی و ملاحظه‌ها» از چهره‌ی مقصود نقاب گشوده‌ام و به تکرار آن نیازی نیست.

سلطه و حکومت عقلی هیچ فیاسوفی، هم از نظر تأثیر در افکار و هم از نظر طول مدت، مانند سلطه و حکومت عقلی ارسطو نبوده است چه، در اروپا تا قرن هفدهم تنها حاکم بلامنزاع بر عقول اوشناخته شده بود و پس از قرن سوم هجری، مطابق قرن دهم مسیحی، که علوم یونانی بزبان عربی ترجمه شد باز ارسطو در نوشته های فارابی و ابن سینا جلوه گر گشت و بر عقل و خرد مسلمانان حکومت نمود.

در تمام این قرون فلسفه عبارت بود از فلسفه ارسطو و کس را یارای این نبود که دم از فلسفه نوی بزند در اسلام، ابوریحان بیرونی نظر خوبی به ارسطو نداشت و او اول کسی است که فلسفه هند را برای مسلمانان از هندوستان از میان آورد و کتب متعددی در فلسفه هندوستان نوشته که جز چند عدد از آنها باقی نیست و تنها یک کتاب او که اختصاراً به «کتاب الهند» مشهور است گواه صادق بر این مدعاست ولی عمده توانایی این دانشمند در ریاضیات بود و فلسفه‌ی ساخت.

برتراند راسل می گوید: «علم در دنیا از آن روز شروع به پیشرفت کرد که به مخالفت با ارسطو برخاست».

«سهروردی» موضوع بحث ما، فیاسوفی است که سراز پیروی ارسطو بر تافته و فلسفه نو آورده. این سهروردی جوانی خردمند و نامجو بود که با یک روح عاصی پا بر صبه عالم و فلسفه گذاشت و از آن پیش همچون دیگر اندیشه گران ارسطویی بود و کتابهایی مانند «مطارحات» و «تلویحات» و غیره در فلسفه ارسطو نوشته بود ولی در کتاب «حکمة الاشراق» فلسفه تازه‌ی آورده خود او در مقدمه آن کشته شدن خویش را بسبب این افکار نو پیش بینی کرده است:

«اگرچه ارسطو دارای مقامی رفیع و پایه‌ی بلند در علم و فلسفه است ولی نباید چندان در پیروی این حکیم مبالغه کرد که به سقراط و افلاطون اهانت شود» (ترجمه مقدمه کتاب) در مطارحات می‌گوید: «ارسطو مردی جاه طلب و ریاست دوست بود و آنها بودند که کتب ایرانیان را آتش زدند و بر هر کس که اهل نظر است اهمیت فلسفه ایران آشکار می‌باشد».

اکنون به سر مطلب برویم و وعده‌ی خویش را در بیان کلی از طرز داوری‌های سهروردی مقتول و فائز نماییم.

۱ - وجود در لغت عرب بمعنای یافتن است و در قرن دوم هجری که آثار فلسفی بزبان عربی ترجمه شد مترجمین این کلمه را بمعنای هستی بکار بردند ولی معنای لغوی آن تا با امروز در زبان عرب باقیست با همه این احوال از این اشکال خلاصی نیافتند که این لفظ کلمه‌ای مشترک است میان هستی بمعنای (مصدر) و (هست) بمعنای اسم مصدر و هنگام استعمال کلمه مشترک در یک معنی، قرینه لازم است از اینجاست که صدر المتألهین در اسفار برای رفع محذور می‌گوید وجود بمعنای فارسی آن (هستی) یا وجود بمعنای فارسی آن (هست).

کلمه ازل هم در زبان عرب نبوده و کلمه لم یزل (همواره و همیشه) بوده مترجمین از این فعل کلمه ازل را بیرون آوردند هر چند نظائری برای اینگونه لغات هست فعلاً باین دو لفظ قناعت می‌شود.

۲ - در اینکه آیا هستی در خارج نیز می‌تواند یافت شود، یا اینکه هستی امری انتزاعی است و خود در خارج از ذهن نیست این اختلاف پیدا شده که ابن سینا می‌گوید گنه وجود در خارج است و برای وجود در بیرون از ذهن، تحقق قائل است.

سهروردی می‌گوید شما می‌گوئید درخت هست . آهن هست اگر هستی خود نیز در خارج بود معنای این جمله‌ها چنین می‌شد هست هست . پس همینطور که ذهن توجه بدرخت و به آهن دارد و هستی را در مقام تصدیق بآن می‌افزاید ، تحقق خارج مربوط به ذات درخت و ذات آهن است . بنابراین وجود امری اعتباری و انتزاع ذهنی است و خود آنرا نصیب خارجی نیست .

این مسئله نزاع اصالت وجود یا ماهیت را پیش آورده . حکیم پارسی صدرای شیرازی در این مسئله از شیخ الرئیس پیروی می‌کند و می‌گوید تقيض هستی ، نیستی است و اگر خود هستی در خارج نباشد یکرشته و سائط میان هستی و نیستی یافت می‌گردد یعنی ارتفاع تقيضین لازم می‌آید البته دلائل در این زمینه بسیار است و به عقیده نگارنده تمام برای اثبات مدعی کافی و وافی است و نیازی به شمردن آن نداریم .

اما اشکال مهمی که بر سابقین وارد می‌آید این است که اصولاً ماهیت بمعنای مقابل وجود بودن هیچگونه معنی ندارد اگر چه فارابی و ابن سینا و پیروان و شارحان کتب او از قبیل خواجه طوسی تمام باین عقیده بوده‌اند و شهرت داده‌اند که (کل ممکن زوج ترکیبی<sup>۱۱</sup>) یعنی هر ممکنی از دو چیز مرکب است . ماهیت و وجود بیان مطالب آنکه در هر اسم مفعولی يك ذات محقق است و يك فعلی که بر آن واقع شده یعنی وقتی ما می‌گوئیم منسوب ، مشتمول ، ماکول يك شخص یا يك چیز لازم است که وجود داشته باشد تا بتوان او را زد ، همچنین يك انسان یا يك حیوان لازم است که در خارج باشد تا بتوان او را کشت ، در کاهه ماکول يك خوردنی لازم است تا بتوان آنرا خورد اگر این الفاظ را بهره‌ریزان برگردانیم قاعده اعطائی شامل آن می‌گردد .

حال به بینیم موجود و معدوم هم چنین است ؟

مسالماً نه - زیرا هنگامی که گفته می شود انسان موجود شد یا موجود است خود انسان بدون وجود چیزی نیست که در خارج باشد همچنین هنگامی که انسان معدوم شد يك انسان و يك عدم زائد بر ذات و گوهر او (بموازات وجود آن که يك ذات و يك وجود بود) قابل تعقل نمی باشد .

پس در این دو لفظ قاعده‌ی اعطایی در تعریف اسم مفعول درست در نمی آید یعنی وجود و معدوم یعنی عدم اینکه گفته اند هر ممکن زوج و ترکیبی است مرکب از ماهیت و وجود هیچ معنی ندارد و باین عبارت محقق طوسی در نمط چهارم اشارات توجه فرماید که گفته است (ذات شی و وجود آن در اعیان) و میان ذات يك چیز و وجود آن تفرقه قائل شده و يك چیز را دو چیز دانسته و متکلمین را که میان وجود و عدم واسطه قایل بودند تخطئه می کنند و حال آنکه خود چنین هستند .

سهروردی می گوید ای شگفت اینکه می گوید حیوان ناطق را ماهیت آن دانسته اید که ذات آن تعبیر شده و وجود آنرا در خارج تصور کرده اید آیا حیوان ناطق جز همان وجود خارجی چیز دیگری است و علت شگفتی این است که هر يك وجود را دو وجود دانسته اند یکی ذات آن و دیگری وجود آن .

شارح بلند پایه و گر انما به حکمت الاشراف قطب الدین شیرازی می گوید سخن مشائین مشتمل تناقض است و حتماً جای تعجب دارد . آری ماهیت و وجود در ترکیب لفظی دو چیزند ولی حقایق فلسفی را چنانکه دوانی گفته از اطلاعات عرفی بدست نمی آورند .

پس از گفتگوی ما این نتایج بدست آمد :

۱ - وجود در اصطلاح فاسفه غیر از معنای لغوی آنست .

۲ - هیچ چیزی مرکب از ماهیت و وجود نیست و در ماهیت يك معنی بیشتر نهفته نیست و آنهم حقیقت شیء، خارج است (۱) و آنچه تاکنون فلاسفه در ترکیب ماهیت و وجود گفته‌اند حقا و واقعا جای شگفتی است چه اسم وجود خارجی را ماهیت گذاشته‌اند و حیوان ناطق، جز وجود انسان در خارج چیزی نیست و زیادی آن بر وجود در جمله بندی است که می‌گوید حیوان ناطق موجود است و ماهیت نام وجود است و بس و کدام اشراق و نورپاشی و روشنگری بیش از این که از حکمت الاشراق دیدیم و اگر همین موجود خارجی را سهروردی ماهیت نام نمی‌گذاشت و وجود در قبال عدم می‌گفت به حد اعلاى تحقیق رسیده بود افسوس که در این قسمت راه درستی نرفته و هستی را که شیرازه جهان است امری انتزاعی دانسته است .

البته پیروان مکتب معتقد به ماهیت در قبال وجود برای صحت اندیشه و درستی گفتار خویش دلایلی هم دارند که اکنون آنها را مسکوت می‌گذاریم زیرا از آن می‌ترسیم که این بحث بیشتر شمارا خسته کند .

---

۱- حکما برای ماهیت دو اطلاق معتقد شده‌اند یکی در قبال وجود، که به عقیده سهروردی بی‌معنی است دوم حقیقت شیء خارجی و اینکه سعدی گفته :

جهان متفق بر الهیتش      فرومانده در کنه ماهیتش

معنای دوم را قصد کرده است .